

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

نظریه محقق نائینی در موضوع وجوب کفایی

در بیان انظار و اقوال رسیدیم به نظریه مرحوم محقق نائینی. عرض کردیم در فوائد الاصول نظریه ایشان را این طور بیان کرده‌اند که در واجب کفایی وجوب به جمیع آحاد مکلفین تعلق پیدا می‌کند. همان طور که در واجب عینی وجوب به جمیع آحاد مکلفین تعلق دارد، در واجب کفایی هم مکلف یعنی موضوع تکلیف جمیع اشخاص و آحاد مکلفین است.

لکن فرقی که بین واجب کفایی و عینی است این است که تعلق به جمیع اشخاص علی سبیل البدلیه است. یعنی هر کدام عنوان بدل از دیگری را دارند. برحسب آنچه در دوره اصولشان که اجود التقريرات دوره بعد است آنجا آورده شده است ولی ایشان نظر دیگری دارند که طبق بیان اجود التقريرات ذکر و تحلیل و بررسی می‌کنیم. در کتاب اجود التقريرات (جلد اول، صفحه 270) مرحوم نائینی ابتداءً مقدمه‌ای را عنوان کرده‌اند.

مقدمه محقق نائینی

در ناحیه مأمور به و مکلف به، از نظر تعلق غرض به مأمور به و مکلف به، دو نوع است. یک بار غرض تعلق پیدا می‌کند به صرف وجود طبیعت مأمور به و بار دیگر غرض تعلق پیدا می‌کند به مطلق الوجود طبیعت مأمور به؛ که این را با مثال روشن می‌کنیم.

مثلاً وقتی که مولا می‌گوید «یجب اکرام العالم»، اینجا دو نوع مولا می‌تواند نسبت به اکرام عالم که مأمور به و متعلق تکلیف است غرض داشته باشد. گاهی غرض او به صرف وجود طبیعت است. یعنی می‌خواهد در عالم خارج عملی به نام اکرام عالم موجود و تحقق پیدا کند.

اگر این چنین باشد به همان اولین مرتبه‌ای که عبد و مخاطب اکرام العالم را انجام داد، امر مولا اطاعت شده و دستور مولا امثال شده است؛ اما در فرض دوم غرض به صرف وجود طبیعت تعلق پیدا نمی‌کند؛ بلکه به مطلق الوجود طبیعت تعلق پیدا می‌کند.

فرق مطلق الوجود و صرف الوجود در این است که در صرف الوجود همان وجود اول مصداق برای آن است؛ اما در مطلق الوجود، یعنی هر مصداقی از مصادیق این طبیعت برای مولا مطلوبیت دارد. اگر گفتیم در «یجب اکرام العالم» آنچه غرض مولا است. مطلق وجود الطبیعه، مطلق الوجود از این طبیعت است. مطلق الوجود یعنی کل فرد فرد، یعنی هر فرد و وجودی از این طبیعت، یعنی هر جا این عبد عالمی دید باید او را اکرام کند.

می‌فرمایند عین همین تقسیم و تصویر که در ناحیه مأمور به بیان کردیم، در ناحیه مأمور و در ناحیه مکلف هم تصویر دارد. یعنی می‌گوییم گاهی غرض مولا به این تعلق پیدا می‌کند که عمل از صرف الوجود مکلف است، اینجا نمی‌گوییم طبیعت مأمور به. مولا غرضی دارد که این غرض تحقق پیدا می‌کند از صرف الوجود مکلف. گاهی این طور است و گاهی غرض مولا تحقق پیدا می‌کند

از مطلق الوجود مكلف.

مي‌فرمايند از نظر ما فرق بين واجب عيني و كفائي در هم اينجاست. در واجب عيني غرض مولا تحقق پيدا مي‌كند از مطلق الوجود مكلف، يعني مكلف هر مصداقي دارد و هر وجودي دارد آن متوجه تكليف مولا است.

وقتي مولا مي‌فرمايد «اقيموا الصلاة»، غرض مولا به آن تعلق پيدا کرده و تحقق آن از اين است كه مطلق الوجود مكلف در اينجا نماز را انجام دهد. از اين مطلق الوجود تعبير به وجود ساري هم مي‌كنند. يعني هر وجودي كه سريان دارد در مصديق، آن وجودات را شامل مي‌شود.

در واجب عيني غرض به مطلق الوجود مكلف، يعني وقتي مي‌گويم مطلق الوجود كه در فلسفه هم بين وجود مطلق و مطلق الوجود فرق مي‌گذارند. مطلق الوجود يعني هر وجودي، تمام مصاديق وجودات از مكلفين. در واجب عيني اين چنين است؛ اما در واجب كفائي ايشان مي‌فرمايند غرض مولا تحقق پيدا مي‌كند از صرف الوجود مكلف. صرف الوجود يعني آنچه با او موجود مي‌شود.

گاهي اوقات با يك مكلف واحد يك فعل موجود مي‌شود و گاهي اوقات با بيست مكلف يك فعل موجود مي‌شود. مثلاً در واجبات كفائيه، دفن الميت داريم، يك مكلف هم مي‌تواند دفن الميت را انجام دهد؛ اما واجبي كفائي داريم به عنوان دفاع يا جهاد كه آن با يك مكلف تحقق پيدا نمي‌كند، آنجا صرف الوجود مقداري ديره‌اش وسيع‌تر مي‌شود.

اگر بگويم كسي مُرد، نماز بر ميت كه واجبي كفائي است، تمام مكلفين دفعه و در زمان واحد بر او نماز خواندند. اينجا مانعي ندارد. يعني صرف الوجود، يك عنواني است، مي‌گويم صرف وجود مكلف، صرف وجود مكلف با يك مكلف سازگاري دارد با صد مكلف سازگاري دارد، با جميع مكلفين هم سازگاري دارد. اين طور نيست كه بگويم صرف الوجود مكلف، يعني فقط همان وجودي كه از مكلفين عمل را انجام مي‌دهد اما بقيه نه. صرف الوجود به اقتضاء موارد مختلف است.

مقصود از صرف الوجود در اينجا در مقابل مطلق الوجودات است. در واجب عيني موضوع تكليف، يعني مكلف مطلق الوجود للمكلف است؛ كه مطلق الوجود يعني كل واحد واحد از مكلفين؛ اما در اينجا ما عنوان مي‌كنيم صرف الوجود مكلف كه با يك مكلف سازگاري دارد با پنج مكلف سازگاري دارد، با جميع مكلفين هم سازگاري دارد. اين خلاصه نظريه مرحوم نائيني كه عرض كردم بعد از ايشان هم به تبع ايشان مرحوم محقق خويي (قدس) در كتاب محاضرات همين نظريه را اختيار کرده‌اند.

سؤال:....؟

پاسخ استاد:

عرض كردم صرف الوجود را در بيان مرحوم اصفهاني به نوعی بيان کرده كه انسان خيال مي‌كند با اولين وجود مكلف تحقق پيدا مي‌كند. مقصود نائيني اين نيست بلكه ايشان صرف الوجود را در مقابل مطلق الوجود آورده است. يعني ايشان مي‌فرمايد واجب عيني آن است كه تكليف متوجه مطلق الوجود است، اما در واجب كفائي متوجه مطلق الوجود نيست كه از آن تعبير مي‌كنند به صرف الوجود مكلف. اين صرف الوجود كه توضيحاتي است كه ما براي بيان ايشان نقل كرديم و الا در عبارت اجود التقريرات وجود ندارد. اين صرف الوجود گاهي اوقات با يك، ده، صد مكلف محقق مي‌شود و گاهي در ضمن جميع المكلفين است.

يعني اگر صرف الوجود را در كلام نائيني بياوريم روي اولين وجود مكلف، آنگاه مثال جهاد نقض مي‌شود، يعني نقض خيلي

خوبی بر کلام نائینی است؛ اما اگر گفتیم نائینی مرادش از صرف الوجود، یعنی مطلق الوجود نه که همین را هم می‌خواهد بیان کند. آنگاه این صرف الوجود به اختلاف موارد مختلف می‌شود. این تصریح را دارند که در واجب کفایی اگر عمل من جمیع مکلفین فی عرض واحد صادر شود. همه مکلفین صلاة میت را انجام دهند. این تعبیر را دارند که اگر در زمان واحد و عرض واحد عمل از همه مکلفین تحقق پیدا کند، صرف الوجود بر همه مکلفین صدق می‌کند و اشکالی ندارد.

اشکال مرحوم اصفهانی به نظریه اصفهانی

مرحوم اصفهانی در (حاشیه نه‌ایه الدرایه، جلد دوم، صفحه 278) نظریه مرحوم نائینی را مورد اشکال قرار داده‌اند. فرموده‌اند ما یک صرف الوجود فلسفی داریم و یک صرف الوجود در اصطلاح اصولیین داریم. صرف الوجود فلسفی یعنی محض الوجود، یعنی آنچه دیگر حد عدمی ندارد و در فلسفه صرف الوجود یک مصداق بیشتر ندارد و آن هم واجب تبارک و تعالی است، آنچه حد عدمی در آن وجود دارد. لذا می‌فرماید حد معقول را باید بگذاریم کنار و سراغ علم اصول برویم. در اصول، طبق بیان مرحوم اصفهانی سه معنا برای صرف الوجود در اصطلاح اصولیین ذکر شده است.

معانی صرف الوجود

معنای اول صرف الوجود

معنای اول یعنی ناقض العدم، یعنی آن وجودی که عدم را نقض می‌کند. مثلاً می‌گوییم تا به حال مرض وبا نبوده، اگر یک نفر مبتلایه وبا شد می‌شود صرف الوجود است چون عدم سابق را نقض کرده است. قبل از آنکه آن دو معنای دیگر را بگوییم. آیا مرحوم نائینی که می‌گوید صرف الوجود مکلف، مقصودشان همین ناقض العدم است؟

مرحوم اصفهانی می‌فرمایند اگر مقصود شما این است که عدم یعنی کلی عدم را این وجود نقض می‌کند، این از نظر عقلی درست نیست. چون هر وجودی عدم بدیل خودش را نقض می‌کند. مثلاً وجود ما در این ساعت، عدم ساعت قبل را نقض نمی‌کند چون در ساعت قبل اینجا نبودیم، عدم بدیل خودش را نقض می‌کند یعنی اگر در این زمان نبود. حالا این وجود در این زمان، نبود در این زمان را نقض می‌کند. لذا در هر ناقض العدمی چون عدم مقارن یا عدم بدیل خودش را نقض می‌کند نمی‌توانیم بگوییم اعدام گذشته را نقض کند.

همین جا مرحوم اصفهانی می‌فرمایند شاید مرحوم نائینی مرادش از نقض العدم، اول الوجودات باشد. یعنی واجب کفایی توجه پیدا می‌کند به صرف الوجود مکلف، می‌گوییم صرف الوجود مکلف چیست؟ می‌گوید ناقص العدم، می‌گوییم ناقص العدم یعنی چه؟ می‌گوید یعنی اول الوجودات، یعنی اول وجود مکلف.

اگر مرحوم نائینی مقصودش از صرف الوجود، اول وجود مکلف باشد، اصفهانی می‌فرماید: «لا ینطبق الا علی اسن مکلفین»، یعنی در هر زمانی باید مسن‌ترین مکلفین را در نظر بگیریم چون آنکه زودتر از همه مکلف شده، آن اول وجود از مکلفین است و باید این تکلیف متوجه به او باشد و این را هم که کسی قائل به آن نشده و کسی نمی‌گوید در واجبات کفائیه بین آن‌هایی که زودتر بالغ شده‌اند و آن‌هایی که دیرتر بالغ شده‌اند فرق وجود دارد. بین آن‌کسی که امروز روز اول بلوغش است و بین کسی که امروز روز آخر عمرش است هیچ فرقی وجود ندارد.

بعد می‌فرماید اگر مقصود، اول من قام بالفعل باشد. یعنی ناقض العدم، اول وجود مکلف نیست، ناقض العدم یعنی اول کسی که قیام به فعل می‌کند، اول کسی که این فعل را انجام می‌دهد. بگوییم مقصود نائینی از صرف الوجود یعنی اول من قام بهذا العمل.

می‌فرمایند این هم درست نیست، برای اینکه در هر تکلیفی موضوع باید مفروض الثبوت باشد؛ اما در اینجا می‌گوییم هنوز معلوم

نیست. ولی مولا می‌فرماید يجب علیکم دفن المیت، ما نمی‌دانیم اوّل من قام کیست. اوّل من قام به هذا العمل کیست؟ هنوز معلوم نیست. درحالی‌که موضوع تکلیف باید مفروض الثبوت باشد. یعنی مولا زمانی می‌تواند حکم را برای متعلق مسلم و مسجل کند که موضوع آن را مفروض الوجود بگیرد.

چیزی که معلوم نیست و در خارج نیامده نمی‌شود آن را مفروض الوجود قرارداد. لذا ایشان این احتمال را به این نحو مخدوش کرده‌اند که ناقض العدم، عدم کلی، اوّل الوجودات، اوّل من قام بالفعل نمی‌شود.

معنای دوّم صرف الوجود

صرف الوجود یعنی آن وجود مبهم و مهمل. اشکال این هم این است که جزء مبانی مرحوم اصفهانی در علم اصول است و زیاد هم بیان می‌کنند. اگر بخواهیم این‌طور بگوییم لازمه‌اش ورود ابهام درواقع است؛ و ابهام و اجمال درواقع راه ندارد. از شارع بررسییم چه کسی مکلف است؟ بفرماید یک مکلف غیر معین. این معنا ندارد. درواقع که به اصطلاح دیگر در عالم ثبوت، ابهام راه ندارد.

در اصول زیاد بیان می‌کنند که اجمال و ابهام و تردید در عالم اثبات راه دارد، به حسب عالم اثبات می‌گوییم نمی‌دانیم و مردّد هستیم؛ اما در عالم ثبوت و واقع راه ندارد. بگوییم واقعاً مولا یک تکلیفی را ذکر کرده اما مکلف آن در عالم واقع هم معلوم نیست که این نمی‌شود.

معنای سوّم صرف الوجود

صرف الوجود یعنی لابشرط قسمی، یعنی آن ماهیتی که اطلاق قید برای آن است. آنجایی که می‌گوییم اطلاق قید برای آن است، آن را تعبیر می‌کنیم به لابشرط قسمی. اصفهانی می‌فرماید اگر مراد شما از صرف الوجود مکلف، لابشرط قسمی باشد، این برمی‌گردد به جمیع مکلفین. چرا؟ چون وقتی می‌گوییم اطلاق قید آن است، برمی‌گردد به مطلق الوجود. وقتی می‌گوییم تکلیف مقید است به مطلق الوجود مکلف، لابشرط قسمی، یعنی آنچه اطلاق قید برای آن است. برمی‌گردد و تعلق پیدا می‌کند به کل فرد فرد و لذا برمی‌گردد به جمیع مکلفین.

تحلیل اشکال محقق اصفهانی

حالا ببینیم این اشکال مرحوم اصفهانی بر مرحوم نائینی تا چه اندازه وارد است. صرف الوجود به اصطلاح معقول را قطعاً مرحوم نائینی اراده نکرده است. لابشرط قسمی را هم قطعاً اراده نکرده. صرف الوجود به معنای وجود مبهم مهمل را هم اراده نکرده، این خیلی روشن است. نتیجه این می‌شود که مرحوم نائینی مرادش از صرف الوجود متمرکز شود روی ناقض العدم. مرحوم اصفهانی فرمود، ناقض العدم اگر مراد عدم کلی است با صرف الوجود عدم کلی نقض نمی‌شود بلکه عدم بدیل خودش نقض می‌شود. عدمی که از این وجود نبود، آن عدم تصور و تصویر داشت.

احتمال اوّل الوجودات و اوّل من قام بالفعل را هم می‌گوییم مرحوم نائینی اراده نکرده. اوّل من قام بالفعل برمی‌گردد به همان وجود مبهم، باقی می‌ماند همان ناقض العدم.

ما به مرحوم اصفهانی عرض می‌کنیم اگر مرحوم نائینی مرادش از ناقض العدم و مرادش از صرف الوجود یعنی نفی مطلق الوجود است، همان‌که در توضیح بیان ایشان، بیان کردیم. ایشان که می‌گوید در واجب کفایی تکلیف توجه پیدا کرده به صرف الوجود مکلف، یعنی می‌خواهد نفی کند مطلق الوجود را. حالا این صرف الوجود اشکالی ندارد بگوییم ناقض العدم، عدم بدیل خودش، مرحوم نائینی هیچ جا عدم کلی را نقض نکرد.

مرحوم نائینی در عبارت خود به هیچ وجه ندارند که ناقض العدم یعنی عدم کلی. بلکه آنجایی که وجود مکلف تحقق پیدا می کند یا در ضمن یک یا ده مکلف یا در ضمن جمیع مکلفین. ما به قرینه تقابلی که در کلام مرحوم نائینی است، حالا اگر مرحوم نائینی فقط کلمه صرف الوجود داشت، می گفتیم این احتمالات در صرف الوجود وجود دارد. ولی به قرینه تقابل و مقابله که می گوید مقابل صرف الوجود، مطلق الوجود است. نتیجه اینکه صرف الوجود یعنی آنجایی که مطلق الوجود غرض مولا نیست. صرف الوجود هم گاه به یک مکلف و گاه به صد مکلف است و گاه به جمیع مکلفین است. لذا این اشکالات دقیقی که مرحوم اصفهانی در اینجا کرده اند به نظر می رسد که اصلاً مجالی برای این اشکالات نیست.

اشکال استاد به محقق نائینی

اما آیا خود نظریه مرحوم نائینی که بگوییم صرف الوجود، هم با یک یا ده مکلف و هم جمیع مکلفین سازگاری دارد، اینجا یک اشکال بسیار واضح به نظریه مرحوم نائینی، در آنجایی که جمیع مکلفین این عمل را انجام می دهند آیا غرض واحد است یا متعدد. در واجب عینی وقتی می گوییم «اقیموا الصلاة»، صلاة از هر مکلف، غرض مربوط به همان مکلف را دارد. یعنی نمازی که شما می خوانید هیچ وقت به درد دیگری نمی خورد.

به فردی گفتیم چرا نماز نمی خوانی، گفت این روحانی محل با ما خیلی رفیق است به او سفارش کردم نماز من را هم بخواند. خب این که نمی شود. غرض محقق از هر مکلف مربوط به همان مکلف است. در واجبات عینی این چنین است. حال در واجبات کفایی آنجایی که جمیع مکلفین است، دو صورت دارد. یا باید گفت با فعل یکی از آنها غرض واقع شده، وقتی ده هزار نفر نماز میت می خوانند در همه ده هزار نفر یک غرض واحد است یا هر کدام غرض مختلف دارد؟

نمی شود گفت هر کدام غرض مختلف دارد. لذا بعضی گفته اند در اینجا حتماً یکی از این ها به عنوان واجب قرار می شود و بقیه مثلاً به عنوان مستحب واقع می شود. اینجا غرض واحد است و وقتی واحد شد نمی شود گفت جمیع مکلفین در حصول این غرض واحد دخالت داشته اند.

این ده هزار نفر که نماز بر میت می خوانند غیر از آنجا است که ده هزار نفر با هم یک سنگی را بلند کنند. آنجا هر نفر قدرت خود را در سنگ اعمال می کند و سنگ بلند می شود؛ اما اینجا با خواندن یک نماز بر این میت غرض مولا محقق است.

الا ای حال اشکال بر مرحوم نائینی این است که صرف الوجود اگر به مکلف واحد باشد، یعنی بگوییم آنجایی که فقط یک مکلف وجود دارد، این نقض وارد می شود که در باب جهاد چه کار می کنیم. آنجا با یک مکلف محقق نمی شود. اگر می گوئید صرف الوجود قابل انطباق بر بیش از یک مکلف و جمیع مکلفین است با غرض واحد چه کار می کنید. لذا صرف الوجود هم به نظر ما نمی تواند راهی دقیق برای حل مشکل واجب کفایی باشد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ